

## به هوش باشید

### زیگمونت باومن

همین که وقتش رسید و فاجعه‌ی بعدی رخ داد، من و شما هیچ یک حق نداریم که بهانه بیاوریم و بگوئیم که به ما هشدار نداده بودند.<sup>۱</sup> فقط کسی مثل شمعون معتکف، که زندگی‌اش را بالای تیرکی دور از جماعتِ خشمگین و هیاهوی آنها می‌گذراند، می‌تواند مدعی شود که بی‌خبر بوده (اگر تکرارِ چنین شاهکاری در سیاره‌ای آکنده از شاهراه‌های اطلاعاتی ممکن می‌بود، بعید بود که پیروانِ امروزینِ شمعونِ معتکف پیش از بالا رفتن از تیرک، آیفون‌هایشان را از جیب در آورند و بر زمین بگذارند)؛ اما ما نمی‌توانیم بهانه بیاوریم، مایی که ابزارِ عجیب و غریبِ هوشمندی در دست داریم که اطلاعاتِ گوناگون را در اختیارمان می‌گذرانند.

برای نمونه، به خوبی می‌دانیم که روی بمبِ ساعتی بوم‌شناختی نشسته‌ایم (هر چند رفتارِ روزمره‌ی ما به ندرت حاکی از این آگاهی است). بارها و بارها شنیده‌ایم که روی بمبِ ساعتی جمعیت‌شناختی نشسته‌ایم ("جمعیتِ ما، و به‌ویژه جمعیتِ آنها"، بیش از حد زیاد شده..."). به طور مکرر شنیده‌ایم که روی بمبِ ساعتی مصرف‌گرایی نشسته‌ایم ("سیاره‌ی بیچاره‌ی ما تا کی می‌تواند میلیون‌ها نفری را تحمل کند که ملتسمانه امیدوارند اجازه یابند که به ضیافتِ ما بپیوندند؟"). بمب‌های فراوانِ دیگری هم وجود دارد که تعدادشان همواره در حال افزایش است. بنابراین نباید خیلی شوکه شوید اگر بشنوید که یکی از این بمب‌ها که تیک تاکش همان قدر مخوف است، کمتر از بقیه توجه ما را به خود جلب کرده است.

چند هفته قبل چنین هشدارِ داده شد (اما چند نفر از ما آن را شنیدند؟): هشدارِ درباره‌ی بمبِ ساعتیِ نابرابری، که به احتمال زیاد در آینده‌ی نه چندان دور منفجر خواهد شد. گزارش سازمان ملل درباره‌ی فرایندهای کنونی توسعه‌ی شهری، بر اساس مطالعه‌ی ۱۲۰ شهر عمده‌ی جهان، هشدار داد که "پیامدهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زیان‌بارِ سطوح بالای نابرابری می‌تواند جوامع را بی‌ثبات کند؛ این نابرابری، شکاف‌های سیاسی و اجتماعی‌ای را می‌آفریند که می‌تواند به ناآرامی و ناامنی اجتماعی بینجامد". اختلاف‌های فراوان و عمیقی میان ثروتمندان و فقرا وجود دارد و همه‌ی قرائن حاکی از تداوم آنها است زیرا نظریه‌ی رسوایِ "نشتِ ثروت" به ثروتمندان کمک می‌کند که ثروتمندتر شوند اما هیچ نفعی برای فقرا ندارد. در اکثر جاها، تأثیرات رشد سریع اقتصادی باعث افزایش سریع مجموع و "میانگین" ثروت و در عین حال، افزایش سریع محرومیت‌های طاقت‌فرسای شمار فراوانی از کارگرانِ بیکارِ موقتی و غیر رسمی شده است.

ممکن است این خبر برای بسیاری از ما تکان‌دهنده باشد اما چون از سرزمین‌های دوردست به ما می‌رسد (البته اگر برسد)، به علت دوری به راحتی آن را نشنیده می‌گیریم. اما نگویید که به ما هشدار ندادند. بحث تنها بر سر

<sup>۱</sup> آنچه می‌خوانید، ترجمه‌ی اثر زیر است:

Zygmunt Bauman (2010) 'Be Warned' in *44 Letters from the Liquid Modern World*, Polity, pp. 87-90.

زیگمونت باومن، استاد بازنشسته‌ی دانشگاه لیدز در بریتانیا و نظریه‌پرداز "مدرنیته‌ی سیال" است. از میان آثار او، عشق سیال و اشارت‌های پست‌مدرنیته به فارسی ترجمه شده است.

دهقانان قدیمی ای نیست که در منظومه‌های شهری آشفته، نامنظم، فاقد بودجه‌ی کافی، و بی‌بهره از مدیریت و رسیدگی مناسب جنوب صحرای آفریقا یا آمریکای لاتین ازدحام کرده‌اند. به گزارش سازمان ملل، نیویورک در رده‌ی نهم نابرابرترین شهرهای جهان قرار دارد، در حالی که شهرهای بزرگ و پر رونق آمریکا نظیر آتلانتا، نیواورلئان، واشنگتن، و میامی از نظر نابرابری تقریباً مثل نیروبی و آبیجان‌اند. تنها چند کشور، به طور مشخص، دانمارک، فنلاند، هلند و اسلونی، فعلاً اسیر این جریان عمومی نشده‌اند.

به طور کلی، بحث بر سر نابرابری دسترس به آموزش، اشتغال و ارتباط‌های اجتماعی، و در نتیجه، نابرابری دارایی‌های مادی و شانس لذت بردن از زندگی است. اما همان طور که تذکر بجای گوران تریبرن به ما یادآوری می‌کند، این پایان داستان یا حتی مهم‌ترین و برجسته‌ترین قسمت آن نیست. غیر از نابرابری "مادی" یا "منابع"، او از "نابرابری زیستی"<sup>۲</sup> سخن می‌گوید- در طبقات گوناگون و در کشورهای مختلف، امید به زندگی و احتمال مرگ پیش از سن بلوغ، بسیار متفاوت است: "یک مرد بریتانیایی که در بانک یا بیمه کار می‌کرده، می‌تواند امیدوار باشد که زندگی بازنشستگی‌اش هفت یا هشت سال بیشتر از یک بازنشسته‌ی وایت برد یا [فروشگاه‌های زنجیره‌ای] تسکو طول بکشد". شانس رسیدن پردرآمدترین بریتانیایی‌ها به سن بازنشستگی، چهار برابر افرادی است که بنا به آمارهای رسمی بریتانیا کمترین درآمد را دارند. امید به زندگی در فقیرترین محله‌ی گلاسکو (کالتن) ۲۸ سال کمتر از مرفه‌ترین محله‌ی همان شهر (لنزی) یا نواحی مرفه کینزینگتن و چلسی در لندن است. تریبرن نتیجه می‌گیرد که "سلسله مراتب منزلت اجتماعی، واقعاً، مرگبارند". او به سومین نوع یا جنبه‌ی نابرابری اشاره می‌کند: نابرابری "وجودی"، نابرابری‌ای که "به شما به عنوان یک فرد لطمه می‌زند"، نابرابری‌ای که "آزادی عمل گروه‌های مشخصی از افراد را محدود می‌سازد" (برای نمونه، زنانی که از حضور در اماکن عمومی در انگلستان عهد ویکتوریا محروم بودند، محرومیتی که هنوز هم در بسیاری از کشورها پابرجاست؛ یا لندن‌هایی که یکصد سال قبل ساکن ناحیه‌ی ایست‌اند بودند، یا ساکنان امروزی حومه‌های فرانسوی، زاغه‌های آمریکای لاتینی، یا گتوهای شهری آمریکای شمالی). به قربانیان نابرابری وجودی احترام نمی‌گذارند، آنها را پست‌تر می‌شمارند، و با محروم کردن ایشان از بخش مهمی از انسانیتشان، آنها را خوار و خفیف می‌کنند- مثل سیاهپوستان آمریکایی و بومیان آمریکایی (یا "ملل بومی"، اصطلاح ملاًزم با ریاکاری ناشی از نزاکت اجتماعی) در آمریکا، و مهاجران فقیر، "طبقات پائین"، و گروه‌های قومی بدنام شده در همه جا. اخیراً دولت ایتالیا نابرابری وجودی را در این کشور، قانونی، و هرگونه تلاش برای کاهش آن را مُجرمانه خواند: اکنون بر اساس این قانون، شهروندان موظفند که از مهاجران غیرقانونی، جاسوسی و خبرچینی کنند، و هرکسی که به این افراد کمک کند و به آنها پناه دهد به زندان محکوم خواهد شد.

تریبرن، و بسیاری از دیگر ناظران، از علل و پیامدهای هولناک افزایش شدید فعلی نابرابری انسانی به خوبی آگاهند:

"تبدیل نظام مالی سرمایه‌داری به یک کازینوی عظیم جهانی، بحران اقتصادی فعلی را به وجود آورده، که صدها هزار نفر را بیکار کرده و میلیاردها پوند از پول مالیات‌دهندگان را هدر داده است. در جنوب، بحران جهانی،

<sup>2</sup> Goran Therborn, 'The killing fields of inequality', *Soundings* (Summer 2009), pp. 20-32.

فقر، گرسنگی و مرگ و میر بیشتری را در پی داشته است ... فاصله‌ی اجتماعی فزاینده میان فقیرترین‌ها و غنی‌ترین‌ها انسجام اجتماعی را کاهش می‌دهد، که این امر به نوبه‌ی خود به افزایش مشکلات جمعی - نظیر جرم و خشونت - و کاهش منابع برای حل همه‌ی دیگر مشکلات جمعی ما، از هویت ملی تا تغییر آب و هوا، می‌انجامد."

داستان به این هم ختم نمی‌شود. آشوب‌های اجتماعی، نا آرامی‌های شهری، جرم، خشونت، و تروریسم - همه‌ی اینها دورنمای هولناکی را ترسیم می‌کند که امنیت ما و فرزندانمان را تهدید می‌کند. اما اینها، به تعبیری، نشانگان بیرونی‌اند، فوران چشمگیر و خیره‌کننده‌ی بیماری‌های اجتماعی حاصل از اضافه شدن حقارت‌های جدید به حقارت‌های قدیمی، و تحولاتی که نابرابری عمیق موجود را عمیق‌تر می‌کنند. این نابرابری روزافزون، خسارت دیگری هم بر جا می‌گذارد: تباهی اخلاقی، بی‌بصیرتی و بی‌اعتنایی اخلاقی، عادت کردن به درد و رنج دیگران و به صدمه زدن روزمره‌ی انسان‌ها به یکدیگر - زوال تدریجی اما بی‌وقفه، خزنده، نامرئی و نامحسوس ارزش‌هایی که زندگی را با معنا و همزیستی انسانی را ممکن و محتمل می‌سازند. ریچارد ررتی فقید هنگام نگارش جملات زیر خطاب به ما معاصرانش به خوبی می‌دانست که بحث بر سر چیست:

"باید فرزندان خود را طوری تربیت کنیم که نپذیرند مایی که پشت میز می‌نشینیم و بر صفحه‌ی کلید می‌کوبیم، ده برابر بیشتر از آنهایی که دستشان را برای نظافت توالت‌های ما کثیف می‌کنند، و صد برابر بیشتر از آنهایی که صفحه کلیدهای ما را در جهان سوم می‌سازند، حقوق بگیریم. باید مطمئن شویم که نگران این واقعیت‌اند که کشورهایی که ابتدا صنعتی شدند، ثروتی صد برابر کشورهای دارنده‌ی هنوز صنعتی نشده‌اند. فرزندان ما باید از کودکی بیاموزند که نابرابری میان دارایی‌های آنها و دیگر کودکان نه اراده‌ی الهی و نه تاوان لازم‌کاری اقتصادی، بلکه فاجعه‌ای اجتناب‌پذیر بوده است. آنها باید هر چه زودتر به این فکر بیفتند که چگونه می‌توان دنیا را طوری تغییر داد که اثری از گرسنگی و شکم‌بارگی باقی نماند."<sup>3</sup>

وقتش رسیده که دیگر نگوییم که هشدارها را نشنیده‌ایم. و نپرسیم که زنگ‌ها، هر روز با صدایی بلندتر، برای که به صدا در می‌آیند.

برگردان: عرفان ثابتی

<sup>3</sup> Richard Rorty, *Philosophy and Social Hope* (Penguin 1999), pp. 203-4.